

# فهرست

## سرخن

آسیب‌شناسی مقاله‌نویسی، چاپ، تجدید چاپ، نشر و توزیع کتاب (۲۵)..... ۳-۴

## جستار

- حکم آستانه شیخ ابواسحاق کازرونی (۸۲۶ق) / عمادالدین شیخ‌الحکامی ..... ۵-۹  
کریم خراسان کیست؟ / سید علی میرافضلی ..... ۱۰-۱۱  
زندگی نامه منظوم عبدالقادر مراغی به قلم خودش؛ معرفی یک سند، همراه با یادداشتی مقدماتی /  
علی فردوسی ..... ۱۲-۱۷  
گزارش برگدال از کشف و استرداد نسخه‌های خطی مسروقه کتابخانه سلطنتی / محمدصادق  
میرزاابوالقاسمی ..... ۱۸-۲۲  
کهن‌ترین نمونه‌های شناخته‌شده کاغذ ابری / علی صفری آققلعه ..... ۲۳-۳۶  
حذف حرف عطف و یکی از ساخت‌های نامأنوس دستوری در شعر کهن / مسعود راستی‌پور ..... ۳۷-۴۱  
شاهنامه فردوسی در بافت عصر غزنوی / آ.سی. اس. بیگاک؛ ترجمه: حمیدرضا حکیمی ..... ۴۲-۵۶  
فارسی یهودی کهن در میانه فارسی میانه و فارسی دری کهن؛ بازآزمایی یک فرضیه مشهور / لودویگ پاول؛  
ترجمه: ستایش دشتی ..... ۵۷-۶۳  
کاتب نسبت خرقه شاه‌نعمت‌الله ولی در المشیخه‌خاندان حثوثی یزدی / محمدرضا ابوبی مهریزی ..... ۶۴-۶۸  
برگی از تاریخ (۲)؛ معرفی نامه‌ای از حسنعلی خان گروسی (امیرنظام) / محمدجواد جدی ..... ۶۹-۷۱  
پرده ماده یا پرده یاده؟ / یاسر دالوند ..... ۷۲-۷۳  
ثبت کتیبه‌های حکومتی فرهادمیرزا معتمدالدوله در ولایت کردستان / جواد ددهجانی ..... ۷۴-۷۹  
تیتی و میتی / ایمان منسوب بصری، حسن زیاری ..... ۸۰  
چهارپاره / علی صفری آققلعه ..... ۸۱-۹۴  
طاق گزا؛ جای‌نامی در خسرو و شیرین نظامی / علی کریم‌زاده ..... ۹۵-۹۶

## نقد و بررسی

- بررسی انتقادی تصحیح کفایة الطب حبیبش تغلیسی / عرفان‌جوینة بهروز ..... ۹۷-۱۱۷  
چند انتقاد واجب از فصل دوم کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی / سیداحمدرضا قائم‌مقامی ..... ۱۱۸-۱۲۲  
باز چاپ پرتوستان یا مصداقی برای خورشید به گل اندودن / محمدابراهیم ایرج‌پور ..... ۱۲۳-۱۳۳  
نگاهی دوباره به تصحیح خلاصه‌الاشعار و زیده‌الافکار (بخش شیراز و نواحی آن) / مرتضی موسوی ..... ۱۳۴-۱۴۱  
ملاحظات در فهرس جدید کتابخانه ملی ایران / مصطفی درابنی ..... ۱۴۲-۱۵۳  
توضیحاتی درباره دیوان منوچهری به تصحیح سعید شیری و بازنگری در تصحیح برخی ابیات  
منوچهری / راهبه آبدان ..... ۱۵۴-۱۶۶  
چاپی نه در خور متن از متنی نه در خور چاپ! / علی شاپوران ..... ۱۶۷-۱۷۴  
از کشفیات در اشعار کسایی تا سرقات از یافته‌های ریاحی! / محسن شریفی‌ضحی ..... ۱۷۵-۱۸۰  
تکمله‌ای بر مقاله «کهن‌ترین مکتوب تاریخ‌دار فارسی» / سلمان ساکت ..... ۱۸۱-۱۸۲  
تصحیح و بازخوانی عباراتی از جواهرنامه نظامی / اکبر حیدریان ..... ۱۸۳-۱۸۶  
فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه و مرکز اطلاعات آکادمی علوم مجارستان / مزده محمدی ..... ۱۸۷-۱۹۰

## پژوهش‌هایی در باب تحقیق

ریشه‌شناس چه می‌کند؟ (۳) / سیداحمدرضا قائم‌مقامی ..... ۱۹۱-۱۹۸

## ایران در متون و منابع عثمانی (۱۷)

زندگی و آثار خورشیدپاشا / نصرالله صالحی ..... ۱۹۹-۲۰۱

## درباره نوشته‌های شمشین

درباره «ولادت خواجه به روایت خواجه» / لیلی وهرام ..... ۲۰۲-۲۰۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
مجلس علمیه آستان قدس  
موسسه تخصصی اطلاع‌رسانی  
موسسه تخصصی ایران‌شناسی



۷۸ - ۷۹

فصلنامه تخصصی اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و  
تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی  
دوره سوم، سال دوم، شماره یکم و دوم  
بهار - تابستان ۱۳۹۶ [انتشار: زمستان ۱۳۹۷]

صاحب امتیاز:

مرکز پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ

نقره‌آبی

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و  
ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره ۱۱۸۲، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir

gozarah@mirasmaktoob.ir

بها: ۱۵۰,۰۰۰ ریال

روی جلد: انجامه دستنویسی از ترجیع‌بند جامی (نسخه  
W651 موزه هنری والترز، نستعلیق ممتاز محمدزمان التبریزی،  
مورخ ۹۹۸ هجری)

تصویر خط بسمله

از نسخه کتابخانه John Rylands

## چند انتقاد واجب از فصل دوم کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی

سید احمد رضا قائم مقامی

دانشگاه تهران  
qaemmaqami@ut.ac.ir

رده‌شناسی زبان‌های ایرانی. محمد دبیرمقدم. دو جلد.  
تهران: سمت، ۱۳۹۲.

کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، که چند سال پیش به چاپ رسید و در میان بعضی از زبان‌شناسان ایران معمولاً با نوعی مبالغه و مجامله از آن یاد می‌شود، حاوی فصلی درباره‌ی زبان‌های ایرانی پیش از اسلام هم هست (فصل دوم) که چون مباحث آن در تخصص نویسنده این سطور است، توجه او را به خود جلب کرد. اما بعد از خواندن شطری از جلد اول کتاب معلوم شد که قسمت‌هایی از این فصل، مانند قسمت‌هایی از دیگر فصول کتاب، التقاطی است از نوشته‌های دیگران و نویسنده چون در مباحث آن تخصصی نداشته، مطالب آنان را به نثری نافصیح در کنار هم نشانده و گاهی نیز خود در باره بعضی مطالب نظرهایی اظهار کرده است. مطالب اصلی این فصل کتاب از صفحه ۱۳۰، در ذیل عنوان «رده‌شناسی تاریخی زبان فارسی»، آغاز می‌شود که گفته‌اند می‌خواهند در طی آن وضع رده‌شناختی زبان فارسی را از دوره هخامنشی بررسی کنند. بنابراین، در این فصل «ویژگی‌های رده‌شناختی شاخص» فارسی باستان و فارسی میانه، که به نظر نویسنده آغاز آن قرن چهارم قبل از میلاد است، «در دو زیربخش جداگانه ارائه شده‌اند». ما انتقادات واجب خود را از همین «زیربخش» یاد می‌کنیم و متعرض مندویات و مستحبات نمی‌شویم.

در آغاز «زیربخش» فارسی باستان مطلبی آورده‌اند درباره ترتیب اجزای کلام (word order) و گفته‌اند که در ساخت مضاف و مضاف‌الیه، گاهی مضاف پیش از مضاف‌الیه می‌آید و گاهی مضاف‌الیه پیش از مضاف، مانند *manā pitā* («پدر من») و *Kurauš puça* («پسر کورش»)، که در هر دو مضاف‌الیه پیش از مضاف آمده، و *kāra haya manā* «به معنای «سپاه من» (به قول نویسنده «ارتش من»)، و سپس آورده‌اند که در شقّ اخیر، میان مضاف و مضاف‌الیه *haya* واسطه می‌شود. بنابراین، شقّ سومی که در آن مضاف‌الیه ممکن است بی واسطه بعد از مضاف بیاید، مانند *xšāyaθya xšāyaθyānām* («شاه شاهان»)، از یاد رفته است. اما آنچه غلط را بدتر می‌کند نتیجه‌ای است که از این سه شاهد به دست آمده و مخصوصاً به لحاظ شیوه تحقیق بسیار قابل توجه است:

از مثال‌های ارائه‌شده این گونه فهمیده می‌شود که اگر مضاف جاندار باشد، پس از مضاف‌الیه واقع می‌شود (شقّ اول فوق) و اگر بی جان باشد، پیش از مضاف‌الیه می‌آید (شقّ دوم فوق). (ص ۱۳۲)

جای پرسش است که آیا سه شاهد برای اثبات یا تأیید این رأی کافی است و آیا ممکن نیست که این حکم مثال نقضی هم داشته باشد؟ اگر مثلاً در *xšāyaθya dahyunām* «شاه ایالات»، «شاه» (مضاف) جاندار باشد و پیش از مضاف‌الیه آمده باشد، یا در *manā dātā* («داد من»)، «داد» یا «قانون»، که مضاف است و بی جان، پس از مضاف‌الیه آمده باشد، از نظر نویسنده لابد اهمیتی ندارد، چون در نظر او، چنانکه گاهی گفته است، این مطلب در تبیین و تفسیر او اثری ندارد. به علاوه، در همان مثال بالا چه کسی گفته که *kāra* بی جان است؟ این کلمه اسم جمع است به معنای مردم و سپاهیان و پیداست که اینها جان دارند. اگر نویسنده لااقل به صفحه ۹۵ کتاب رونالد کنت، فارسی باستان - که ظاهراً همه شواهد را از او اقتباس کرده است - با دقت بیشتری رجوع می‌کرد، دچار چنین خطایی نمی‌شد.

در دنباله همین بحث (ص ۱۳۲) گفته‌اند صفت و وصفی (مقصود همان «صفت بیانی» است) معمولاً پس از موصوف می‌آید، مانند *baga vazrka* («خدای بزرگ») و گاه با واسطه *haya*، مانند

۱. همه جا به جای *hya* و *tya* که در متن کتاب آمده است، صورت‌های درست *haya* و *taya* را می‌آوریم.

از سنسکریت نیز معلوم خواهد کرد که نبود شواهدی از فارسی باستان که در آنها معدود مقدم بر عدد باشد اتفاقی است و علت آن کمی متون برجامانده از آن زبان است (اعداد برجسته شده است). یک نمونه *janešu pancasu* «در میان پنج مردم» (یعنی در میان همه مردمان جهان) است و نمونه دیگر *gāvām šatāni* «صد گاو را». *šatām gōnām*، به همان معنای «صد گاو»، معلوم می‌کند که عدد گاهی ممکن است بعد از معدود خود به کار رود.<sup>۳</sup> آنچه ممکن است برای دست‌نویسان جالب توجه‌تر باشد این است که یای نکره، که به لحاظ تاریخی همان یای وحدت است، چیزی نیست جز عدد یک (در فارسی میانه متقدم به صورت *ēw* و در فارسی میانه متأخر به صورت *ē*)، و چون عدد یک نیز در اوستایی و سنسکریت و فارسی میانه ممکن بوده که بعد از معدود خود به کار رود، بدون تردید در فارسی باستان هم چنین بوده، و گرنه چنین خصوصیتی اصلاً در فارسی میانه پدیدار نمی‌شد، و از اینجا نیز یک اشکال دیگر تکیه به شواهد اندک شمار کتیبه‌های فارسی باستان آشکار می‌شود. دو نمونه از اوستا این فقره را روشن می‌کند (عدد یک برجسته شده است): *sūnahe aēvahe aštā bifrām*، یعنی «سگی را می‌توان با هشت کس مقایسه کرد»؛ *yasnahe aēvahe...*، یعنی «یسنی، نیایشی». در متون کهن تر فارسی میانه *ēw* مذکور عدد یک است، نه یک تکواژ متصل مانند یای نکره یا وحدت فارسی. فاصله افتادن میان معدود و عدد این مطلب را روشن‌تر می‌کنند، مانند *uš bōdestān wirāšt ēw* یعنی «بوستانی ساخت». متن البته به پهلوی اشکانی است، ولی در همان زمان ساسانیان نوشته شده است.

از بعضی حرف‌های عجیب دیگر این «زیربخش» می‌گذریم و به «زیربخش» فارسی میانه وارد می‌شویم. در اینجا (ص ۱۳۵)، از ترجمه‌های نافصیح یا نادرست عبارات پهلوی که بگذریم (اینها همه ترجمه به واسطه از نوشته‌های محققان انگلیسی نویسنده است)، چند مطلب جلب نظر می‌کند. گفته‌اند در

محسن ابوالقاسمی، دستور تاریخی زبان فارسی (سمت، چاپ‌های متعدد): فصل چهارم.

Christopher J. BRUNNER, *A Syntax of Western Middle Iranian* (New York, 1977): pp. 40ff.

۳. شرح این فقره و علت آن عجلتاً ضرورت ندارد؛ از جمله می‌توان به شرح روشن کتاب زیر رجوع کرد:

Arthur Anthony MACDONELL, *A Vedic grammar* (Oxford, 1916): p.310.

*Gaumāta haya maguš* («گوماته مغ»). اینجا نیز اگر به همان صفحه ۹۵ کتاب کنت، که محل رجوعشان بوده، با دقت بیشتری نگاه می‌کردند، شواهدی می‌یافتند که در آنها صفت مقدم بر موصوف است، مانند *pārsa martiya* («مرد پارسی»)، و مطلب را درست‌تر نقل می‌کردند. معلوم نیست که چرا نویسنده مطلب را ناقص اقتباس و نقل کرده و از نقل مثال‌های نقض پرهیز نموده است. اساس چنین تحقیقاتی بر امثله و شواهد است و اگر کسی گمان می‌کند که با گزینش یک- دو مثال می‌تواند فلان خصوصیت دستوری زبانی را در یابد، البته تردید نمی‌توان کرد که حاصل کار او بیش از همان گمان نیست.

در دنباله مطلب آورده‌اند که در فارسی باستان عدد قبل از اسم می‌آید. این حرف در مورد شواهد موجود فارسی باستان درست است، ولی از جهت دیگری اشکال دارد. در پهلوی شواهد متعددی هست که در آنها عدد پس از معدود آمده و بقایای آن در فارسی هم هست، مانند «بسی رنج بردم در این سال سی» (پس و پیشی «سال» و «سی» ربطی به شعر بودن کلام فردوسی ندارد، چون در پهلوی، نظماً و نثراً، شواهد متعددی از این کاربرد می‌توان یافت).<sup>۱</sup> این نوع کاربرد نوآوری پهلوی نیست، چون در اوستا هم معمول است (مثلاً یسن ۱۰/۱) و بنابراین، به چند شاهد اندک شمار فارسی باستان نمی‌توان اعتماد کامل کرد و تحلیل رده‌شناختی یا «هرچه‌شناختی» دیگری که اساسش این اطلاع ناقص یا غلط باشد اعتباری ندارد. اینجا شرح مختصری درباره این مطلب می‌آوریم، چون ممکن است به کار ادبا و دست‌نویسان نیز بیاید. در فارسی، چنانکه در دستورها آمده، عدد ممکن است بعد از معدود بیاید، و این، تا آنجا که در دستورها نوشته‌اند، غالباً زمانی است که به معدود یای نکره اضافه شده باشد، مانند «مردی سه». اما در فارسی میانه تعبیری مانند *mard se* («سه مرد») و *dām dō* («دو مخلوق») کم نیست.<sup>۲</sup> از اوستا به یک نمونه اشاره کردیم و ذکر دو نمونه

۱. در مورد شاهنامه و شواهد بسیار آن به کتاب خوب شاهنامه و دستور دکتر محمود شفیعی، فصل عدد، رجوع شود.

۲. در متنی که مری بویس با رمز Y در کتاب منتخب متون مانوی چاپ کرده شواهد فراوانی از این کاربرد می‌توان یافت:

Mary BOYCE, *A reader in Manichaean Middle-Persian and Parthian*, Brill, 1975.

همچنین می‌توان به دو کتاب زیر رجوع کرد که غیرمتخصصان را از رجوع به اصل متون تا حدی بی‌نیاز خواهد کرد:

فارسی میانه حدود ۲۴ (حال که «حدود» است لاقلاً به ۲۵ گرد می‌شد!) «پیش‌اضافه ساده و مرکب وجود دارد» (مقصود حروف اضافه پیشین است). در اینکه کدام یک از این حروف اضافه‌ای را که بنا بر فرض مؤلف حروف اضافه مرکبند به معنای واقعی باید حروف اضافه مرکب به حساب آورد البته سخن است، ولی اینجا جای بحث آن نیست. سپس گفته‌اند که «تعداد زیادی از این پیش‌اضافه‌ها به عنوان پس‌اضافه نیز به کار می‌رفته‌اند». اگر چهار حرف اضافه پیشینی که ممکن است حرف اضافه پسین هم واقع شوند «تعداد زیاد» ند، سخن مؤلف درست است. باز گفته‌اند که تنها ۴ «پیرا اضافه» (یعنی همان حروف اضافه مضاعف فارسی‌زبانان) در پهلوی هست. معلوم نیست وقتی کسی پهلوی نمی‌داند، چرا باید تجرّء کند و شمار حروف اضافه مضاعف پهلوی را به چهار حرف اضافه فروبکاهد؟ تعداد حروف اضافه مضاعف در پهلوی بسیار بیش از این است. لابد خواهند گفت که رجوع ما به فلان کتاب دستور زبان بوده است. پاسخ این است که بهتر بود به دستورهای بهتری رجوع می‌کردید و با اطلاعات ناقص کتاب نمی‌نوشتید (هرچند که مختصرترین دستورهای پهلوی نیز بیش از چهار حرف اضافه مضاعف برشمرده‌اند). لابد خواهند گفت، چنانکه گفته‌اند، اینها چه اهمیتی در تحلیل ما دارد؟ در برابر چنین برهان قاطعی بنده از پاسخ گفتن عاجزم، ولی در آینده این مبحث و مباحث وابسته را در مقاله‌ای مستقل به شرح خواهم آورد و در آنجا مطلب را برای خوانندگان غیرمتخصص نیز روشن خواهم کرد، ان‌شاءالله.

در همان صفحه، در ضمن توصیف خصوصیات دستوری فارسی میانه، که قرار است به کار رده‌شناسی مؤلف بیاید، گفته‌اند که در ساخت موصولی «پیونددهنده بند موصولی»  $\bar{I}$  است که آن را «به هسته اسمی متصل می‌کند». تنها موصول زبان پهلوی  $\bar{I}$  نیست و  $\bar{I}$  در این زبان تا حدودی به حاشیه رفته و جای خود را به موصول‌ها و حروف ربط دیگر داده، و این را در هر کتاب دستور زبان مقدماتی پهلوی می‌توان یافت.

باز در همان صفحه گفته‌اند که در «ساخت مضاف و مضاف‌الیه» تقدیم مضاف و مضاف‌الیه هر دو ممکن است (تعبیر از بنده است). آنگاه یک مثالشان  $zar\bar{e}r\bar{a}n\ k\bar{e}n$  «زیران کین»

است و دریافته‌اند که  $zar\bar{e}r\bar{a}n$  صفت است نه مضاف‌الیه. در ادامه سخن گفته‌اند که «هستون تصریح کرده است که شق دوم [یعنی تقدیم مضاف] معمول‌تر بود [کذا، به جای «بوده است»]. چه اعتمادی به سخن هستون است؟ مؤلف، گذشته از اینکه به منابع اصلی رجوع نمی‌کند، به میزان اعتبار منابع به اصطلاح امروز دست دوم هم بی‌توجه است. بدون استقراء گونه‌ای در متون نمی‌توان از این احکام صادر کرد.

در دنباله همان بحث (در پایان صفحه ۱۳۶) گفته‌اند که  $\bar{I}$ ، که در پهلوی موصول و کسره اضافه است:

(۱) در ساخت موصولی (توصیفی) فارسی امروز [...] کشش خود را از دست داده و به صورت  $\bar{I}$  باقی مانده است. (۲) اما در ساخت مضاف و مضاف‌الیه و موصوف و صفت به واژه میانی  $e$  (همان کسره اضافه) تغییر یافته است.

باید از مؤلف خواست که از فارسی امروز یک شاهد عرضه کنند که  $\bar{I}$  در آن موصول باشد.

در صفحه ۱۳۸، در مقام نتیجه‌گیری، بعضی «اختلافات» فارسی باستان و فارسی میانه را یادآوری کرده‌اند:

الف. «از میان رفتن نظام تصریف»

که البته اهل تحقیق می‌دانند کاملاً از بین نرفته بوده است؛

ب. «امکان رخداد [کذا!] صفت وصفی پیش و یا پس از موصوف».

مؤلف پیشتر گمان برده بود که در فارسی باستان صفت فقط بعد از موصوف می‌آید (و ما در سطور قبل بطلان آن را معلوم کردیم). حال چون می‌بیند که در پهلوی صفت قبل از موصوف هم می‌آید، باز گمان می‌برد که پهلوی به نسبت فارسی باستان دچار تحولی شده است. این هر دو گمان باطل است (درباره رابطه موصوف و صفت بیانی در فارسی میانه نک. ضمیمه همین مقاله)؛

ج. «افزایش تعداد پیش‌اضافه‌هایی که به عنوان پس‌اضافه نیز به کار رفته‌اند».

این حرف هم اساسی ندارد، چون از فارسی باستان متون کمی به دست آمده و نقص شواهد آن را به کمک متون اوستایی باید تدارک کرد. اساساً در فارسی میانه یا پهلوی گرایش به افزایش حروف اضافه پیشین است و این تحولی مهم است. بنابراین، این اختلافات رده‌شناختی میان فارسی باستان و میانه همه از گمان‌های مؤلف است.

در گاهان ترتیب توالی صفت و موصوف عملاً [تأکید از بنده است] برابر است. ۲۱ مورد صفت پیش از موصوف و ۲۰ مورد صفت پس از موصوف، اما در اوستای متأخر ترتیب رخداد [کذا!] صفت بعد از موصوف (۳۸ مورد) بیش از ترتیب صفت قبل از موصوف (۲۸ نمونه) است.

این ارقام را مؤلف از پاول فریدریک، محقق امریکایی و صاحب رساله‌ای در نحو هندی‌واروپایی، اقتباس کرده که اساس شمارش خود را، به‌عنوان نمونه، بر چند متن اوستایی گذاشته است. به این ارقام هیچ نباید اعتماد کرد. نادرست بودن آنها بر کسی که اوستایی بداند آشکار است و رجوع به یسن‌های ۲۹ و ۳۰ و ۴۸، که مبنای محاسبه او در اوستای قدیم بوده، بی‌اساس بودن سخن او را آشکار تر می‌کند. اساساً چهار صفحه‌ای که فریدریک درباره زبان‌های ایرانی در جزوه خود آورده تقریباً بی‌ارزش است. باری، از میان شواهد، آقای فریدریک و مؤلف کتاب مورد بحث ما دو شاهد را انتخاب کرده‌اند که بنا بر ادعا در یکی صفت مقدم بر اسم است و در دیگری اسم مقدم بر صفت. *vanhuyā cištōiš* شاهد درستی است، ولی شاهد دوم، که بناست در آن اسم مقدم بر صفت باشد، ابتدا چنین نیست. چه کسی گفته *dvaēθā* صفت است در عبارت *āiθiš dvaēθā*؟ حیرت بنده از این است که مؤلف، که در اوستایی مطالعه‌ای نداشته است، چرا شاهدهی را انتخاب کرده که بزرگ‌ترین اوستادانان از تحلیل دقیق نحوی آن ناتوان مانده‌اند؟ اینجا نیز این «بررسی رده‌شناختی» اساسش بر اطلاعات و شواهد غلط است.

به ارقامی که در همان صفحه درباره تقدیم مضاف یا مضاف‌الیه در اوستا آمده هم اعتمادی نیست. در آینده باید یک فرد دقیقی، که لااقل اندکی از زبان‌شناسی تاریخی و زبان‌های ایرانی پیش از اسلام سر در بیاورد، ارقام دقیق تازه‌ای از متون استخراج کند.

در صفحه ۱۵۰ مؤلف به سراغ حروف اضافه پیشین و پسین رفته و باز ارقامی ناقص یا نادرست از همان فریدریک نقل کرده و سپس دو مثال آورده، یکی از حروف اضافه پیشین و دیگری از حروف اضافه پسین. شاهد مؤلف برای حروف اضافه پیشین *nī* است، در این عبارت: *nī aēšāmō dyātam*. از قضا *nī* در اینجا پیشوند فعل است - که فاصله افتادن میان

در صفحه ۱۴۴ از یافته‌های مؤلف این است که فعل مجهول فارسی به صورتی که هست نوآوری فارسی است. گفته‌اند در پهلوی فعل شدن تنها معنای «رفتن» داشته و بنابراین، در فارسی اولاً «شاهد تحول یک مدخل واژگانی فعلی» به «یک مدخل دستوری، مشخصاً فعل کمکی مجهول، هستیم که جلوه‌ای است از فرایند دستوری شدن، و ثانیاً وجود فعل کمکی مجهول‌ساز به معنای تشکیل ساخت مجهول از نوع ترکیبی می‌باشد. پیدایش این نوع ساخت ترکیبی مجهول جدید آشکارا [تأکید از بنده است] حاکی از گرایش این زبان به رده زبان‌های تحلیلی (و نه پیوندی و ادغامی) است». از فصاحت عبارات که بگذریم، کل این مطلب نادرست است. در پهلوی، فعل مجهول ترکیبی وجود داشته و بسیار هم پرکاربرد بوده، منتها به جای «شدن»، فعل «بودن» به کار می‌رفته که معنای اصلی آن نیز «شدن» بوده است. تغییری که در فارسی به وجود آمده (آن هم از روی شواهد موجود معروف و بدون توجه به گونه‌های دیگر فارسی میانه که متن مکتوبی از آنها به جا نمانده) فقط این است که به جای «بودن»، «شدن» را نشانده‌اند. به عبارت دیگر، فقط معین فعل را در فارسی عوض کرده‌اند (و احتمالاً چنین هم نیست و استعمال «شدن» در این ساخت از قبل شروع شده بوده است)، درست مانند فعل ماضی بعید، که معین فعل آن در فارسی میانه غالباً «ایستادن» است و گاهی «بودن» و در فارسی ظاهراً به کلی «بودن». در چنین حالتی، آیا کسی پیدا شده که بگوید ساخت ترکیبی ماضی بعید اختراع فارسی نو است؟ و آنگهی کاربرد ساخت ترکیبی مجهول در همان فارسی باستان و اوستایی آغاز شده بوده و جدید خواندنش از اختراعات مؤلف است (به کتاب‌های دستور تاریخی و تاریخ زبان رجوع فرمایند).

از صفحه ۱۴۸ به بعد مؤلف وارد بحث درباره زبان اوستایی و «تحولات رده‌شناختی» آن می‌شود و در صفحه ۱۴۹، بعد از اطلاعات غلط یا ناقصی که درباره کتاب اوستا می‌آورد، می‌گوید که:

۱. فارسی قرون نخستین بعد از اسلام تقریباً جایی در این کتاب ندارد و می‌توان اینطور تعبیر کرد که مؤلف از روی آن پریده است. تنوع خصوصیات دستوری این دوره از تاریخ زبان فارسی اینقدر هست که یک بخش یا «زیربخش» مجزا را بطلبد.

است، بحث را در همینجا خاتمه می‌دهیم و درباره آن موضوع و نادرستی رأی مؤلف درباره آن در نوشته دیگر سخن خواهیم گفت، مخصوصاً آنکه قصد این است که در آن نوشته دیگر ساخت معروف به کنایی را طوری شرح دهیم که غیرمتخصصان نیز مطلب را درک کنند. عجلتاً اینجا کافی است توجه دهیم که با اطلاعات نادرست یا بعضی شواهد گزین شده از این کتاب و آن مقاله، مخصوصاً در بحث از ترتیب اجزاء کلام که از ایرانی باستان تا فارسی دری به بواعث بلاغی در پیچیده با مسائل نحوی گاه تنوع عجیبی داشته، نمی‌توان در رده‌شناسی زبان کتاب نوشت.

### ضمیمه

در فارسی میانه صفت ممکن است:

۱. پیش از موصوف بیاید. این استمرار ترتیب کهنی است که در ایرانی باستان و هندی باستان ترتیب اصلی بوده است.  
۲. بعد از موصوف با واسطه کسره اضافه بیاید. این ترتیب ترتیبی جدیدتر است که در اوستای جدید و فارسی باستان رو به تزیاید دارد.

۳. بعد از موصوف و بدون واسطه کسره اضافه بیاید و این زمانی است که تشخیص آن دشوار نباشد، یعنی غالباً زمانی که صفت در شمار جمع از موصوف خود تبعیت کند. علت نیامدن کسره اضافه این است که بقایایی از تصریف هنوز در فارسی میانه باقی مانده بوده است. این ترتیب نیز در ایرانی باستان مؤخر از ترتیب شماره ۱ است. شواهد شق اخیر در فارسی میانه مانوی بیشتر است مانند *sārārān pākān nibēgān zīndagān*، و شواهد بسیار دیگر (صفت‌ها برجسته شده است). کلمات مرکبی مانند خورشید و جمشید (در شاهنامه گاهی جم شید) بازمانده همین شق اخیرند (درباره رابطه میان صفت و موصوف در ادوار مختلف زبان فارسی مخصوصاً رجوع شود به دستور تاریخی زبان فارسی از دکتر محسن ابوالقاسمی، فصل سوم. اساساً اگر مؤلف شواهد خود را در مباحث مختلف این فصل - در بحث از رابطه موصوف و صفت و مضاف و مضاف‌الیه و حروف اضافه و حروف ربط و موصول‌ها و عدد و معدود - از این کتاب اقتباس می‌کرد، بسیار کمتر به اشتباه می‌افتاد).

آن و فعل در زبان‌های کهن بسیار معمول است - نه حرف اضافه! اگر کسی نتواند حرف اضافه را از پیشوند تشخیص دهد، آیا می‌توان به رأی او درباره پیشین یا پسین بودن حروف اضافه، که نوع و بسامد کاربرد آنها بنا بر فرض مؤلف از خصوصیات رده‌شناختی زبان‌های ایرانی است، اعتماد کرد؟ در همان صفحه، در بحث از ترتیب اجزای کلام، گفته شده که در اوستا ترتیب غالب «فاعل - مفعول - فعل» است. اساساً در بحث از ترتیب اجزای کلام، هر که بحث را بر شواهد شعری بگذارد، تقریباً کاری بیهوده کرده است. باری، پس از چند سطری درباره ترتیب اجزای کلام، مؤلف نمونه‌ای آورده است از همان ترتیب فاعل - مفعول - فعل؛ آن نمونه چنین است:

*kaṭ ašavā mazdā vənghaṭ drəgvantəm*

پیدا است که مؤلف نمی‌داند که ترتیب کلمات این عبارت فاعل - مفعول - فعل نیست، بلکه چنین است: فاعل - فعل - مفعول؛ علت هم پیدا است: مؤلف اوستایی نمی‌داند و مطالب غلط یک فریدر یک‌نامی را - که رأی او درباره زبان‌های ایرانی محلی از اعراب ندارد - نقل کرده است. امیدوارم مؤلف طبق عادت به ما نگوید که این اشتباهات در تحلیل رده‌شناختی اثری ندارد، چون مخصوصاً در بحث از ترتیب اجزای کلمات، چنین پاسخی وجهی ندارد.

آنچه در صفحه ۱۵۱ درباره «قرض‌گیری و تداخل نحوی» بین زبان اوستایی و زبان اکدی (به قول مؤلف آکادی) آمده بی‌اساس است و آنچه باز در صفحه بعد درباره تأثیر یونانی در اوستای جدید از همان آقای فریدر یک نقل شده بی‌اساس‌تر است و هم چنین است آنچه درباره تأثیر آرامی در اوستای جدید گفته شده است.

از صفحه ۱۵۳ به بعد مؤلف وارد بحث ساخت کنایی یا ارگاتیو در زبان‌های ایرانی شده و مطالب محققان دیگر را، مخصوصاً به واسطه کتاب جفری هیگ<sup>۱</sup>، غالباً بدون داوری درباره آنها، نقل کرده است، یعنی همان شیوه‌ای که بر کل این فصل حاکم است. چون مؤلف بعدها نیز در نوشته‌های دیگر این بحث را ادامه داده و آن نوشته‌ها با تأخیر به دست بنده رسیده

۱. نوشته‌های توماس یوگل را هم باید به فهرست منقولات مؤلف در این موضوع اضافه کرد، مادام که به زبان انگلیسی نوشته شده باشد.